

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم که سیره‌ی عقلانیه قائم است بر اینکه در رجوع جاهل به عالم، فرقی بین این که این عالم، مجتهد مطلق باشد یا مجتهد متجزی فرقی نمی‌کند، منتها این سیره‌ی عقلانیه در فرضی برای ما اعتبار دارد که لا اقل اگر شارع هم امضا نفرموده، اما ردعی از طرف شارع وارد نشده باشد. اگر ما بتوانیم یک رادعی پیدا کنیم، آنگاه دیگر سیره عقلانیه از اعتبار ساقط می‌شود. عرض کردیم که برای سیره، چهار رادع ذکر شده که رادع اول «آیه‌ی نفر» بود، که بحثش را عرض کردیم و ملاحظه فرمودید که این آیه‌ی شریفه رادعی ندارد.

رادعیت آیه سؤال از سیره

رادع دوم «آیه‌ی سؤال» است؛ «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (انبیاء: 7). قبلاً وقتی که ادله‌ی لفظیه‌ی تقلید را عنوان کردیم، گفتیم یکی از دلایل‌هایی که برای حجیت تقلید ذکر شده، این آیه‌ی شریفه است. حالا ببینیم آیا می‌توان از آن به عنوان رادعیت استفاده کرد؟

مقدمات رادعیت آیه سؤال

ابتدا چند مقدمه باید ذکر کنیم.

یک مقدمه این است که این اهل ذکر در آیه‌ی شریفه، ظهور در مجتهد مطلق دارد. چرا که اگر کسی مجتهد متجزی بود، که یک یا دو مسئله یا پنج مسئله را استنباط کرده و می‌داند، عرفاً چنین شخصی را اهل ذکر نمی‌گویند و اهل ذکر شامل او نمی‌شود و ظهور در مجتهد مطلق دارد.

مقدمه دوم این است که این آیه‌ی شریفه برای رجوع و سؤال از اهل ذکر، به نحو واجب تعیینی مطرح است نه به نحو واجب تخییری. به این بیان که شارع می‌فرماید «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، به مردم و مخاطبین که کفار هستند واجب می‌کند که بروند از اهل ذکر سؤال کنند. آیا سؤال از اهل ذکر به عنوان یکی از اطراف واجب تخییری مطرح است؟ اگر گفتیم آیه

می‌فرماید شما از اهل ذکر به عنوان یکی از اطراف واجب تخییری سؤال کنید، یعنی شما مخیر هستی از مجتهد مطلق و غیر مجتهد مطلق سؤال کنید؟ این فایده‌ای برای رادعیت ندارد.

یا این که طبق قاعده‌ای که در اصول داریم؛ در دوران امر بین این که یک واجب، واجب تعیینی است یا واجب تخییری، ما باید واجب را بر واجب تعیینی حمل کنیم، - البته در کبرای این قاعده مناقشاتی است و برخی این قاعده و این کبرا را قبول ندارند-. طبق این قاعده باید بگوییم «[فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ](#)» به عنوان واجب تعیینی مطرح است، یعنی خداوند کفار را موظف فرموده به این که به اهل ذکر رجوع کنید به عنوان واجب تعیینی و کفار مخیر به رجوع به اهل ذکر و غیر اهل ذکر نیستند، که بخواهد واجب تخییری باشد.

اگر این دو مقدمه درست شود نتیجه می‌گیریم که آیه می‌فرماید در تقلید و در سؤال، فقط باید از مجتهد مطلق سؤال کنی، و نباید سراغ غیر مجتهد مطلق بروی. بنابراین بیان، آیه می‌تواند رادعیت داشته باشد.

سیره‌ی عقلائیة می‌گوید در رجوع به مجتهد فرقی بین مجتهد مطلق و مجتهد متجزی نیست، اما این آیه‌ی شریفه رادعیت دارد و می‌فرماید فقط باید به مجتهد مطلق رجوع کنیم.

عدم رادعیت آیه برای منکرین دلالت آیه بر جواز تقلید

این‌جا چند مطلب مطرح است. اولین مطلب این است که مثل همان آیه‌ی نفر، کسانی که دلالت این آیه‌ی شریفه بر حجیت فتوا را قبول ندارند، اصلاً دیگر این آیه را نمی‌توانند رادع سیره‌ی عقلائیة قرار دهند و آیه ارتباطی به مسئله فتوا و تقلید ندارد، آنوقت چطور می‌تواند رادع از سیره‌ی عقلائیة باشد.

اما کسانی که دلالت این آیه شریفه بر حجیت فتوا و جواز تقلید را پذیرفته‌اند، که خود ما در آن بحث، مفصل بحث کردیم و به همین نتیجه رسیدیم که این آیه‌ی شریفه دلالت دارد، دلالتش هم دلالت خوبی است ولو در دلالت آیه‌ی نفر بر حجیت فتوا مناقشه کردیم، اما گفتیم آیه‌ی شریفه «[فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ](#)» دلالت روشنی بر مسئله‌ی حجیت فتوا دارد. کسانی که این نظریه را دارند، علاوه‌ی بر این دو مقدمه (که اهل ذکر به معنای مجتهد مطلق است و رجوع به اهل ذکر به عنوان واجب تعیینی مطرح است)، باید این را هم بپذیرند که دلالت بر حجیت فتوا و جواز تقلید نیز دارد.

نظر مرحوم خوئی

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) از کسانی است که اصل دلالت آیه بر حجیت فتوا را نپذیرفته‌اند، مخصوصاً با توجه به این نکته که آیه، مربوطه به مسئله‌ی نبوت پیامبر (صلوات الله علیه) است و این مسئله از مسائلی نیست که تعبداً انسان بتواند قبول کند. در باب نبوت اعتقاد لازم است، آیه مربوط به این است که کفار را وادار می‌کند که از اهل ذکر (که مراد از اهل ذکر، علمای یهود و نصارا هستند) بروید بپرسید. این‌ها خبر دارند که در تورات و انجیل راجع به نبوت پیامبر خاتم مطلب آمده، از آنها سؤال کنند و آن‌ها به این‌ها جواب بدهند.

بنابراین دیگر اصلاً دلالتی بر مدعا ندارد، که مقلد فتوا را به عنوان تعبدی بپذیرد. ولی با قطع نظر از این مطلب فرموده‌اند اگر کسی دلالت آیه بر حجیت فتوا و جواز تقلید را پذیرفت، آیه صلاحیت رادعیت از سیره‌ی عقلائیة را دارد.

نکته‌ای که در اینجا ما عرض می‌کنیم و قبلاً هم به آن اشاره کردیم در استدلال به آیه این است که اصلاً آیه‌ی شریفه یک حکم عقلایی را بیان می‌کند. «فَسْئَلُوا» یک وجوب مولوی شرعی نیست. آیه می‌فرماید شما کفار که نبوت پیامبر خاتم را یا نمی‌دانید یا نمی‌خواهید بروید از علمایتان سؤال کنید.

آیه به یک اصل مسلم عقلایی اشاره دارد. اصل مسلم عقلایی چیست؟ رجوع جاهل به عالم است. قبلاً هم ما این را گفتیم که آیه به این ضابطه‌ی کلیه‌ی عقلاییه اشاره دارد که جاهل در موارد جهل خودش، به عالم رجوع کند.

عجیب این است که مرحوم آقای خوئی در همان بحث ادله‌ی مشروعیت تقلید به این نکته توجه فرموده‌اند و توجه داده‌اند که آیه در مقام بیان یک حکم عقلایی است و إلاً این‌طور نیست که «فَسْئَلُوا» یک وجوب شرعی مولوی داشته باشد. این ارشاد به آن است که عقلاً می‌گویند در موارد جهل، جاهل باید سراغ عالم برود.

اگر ما این را پذیرفتیم، آیا باز می‌توانیم بگوییم آیه رادعیت دارد؟ – این یک بحثی است که جاهای دیگر فقه هم مورد استفاده قرار می‌گیرد، جایی هم این بحث را ندیدم، ولی بحث خوبی است –.

ما در سیره‌ی عقلاییه نیاز به رادع داریم، اولین ممیزه‌ی این رادع، این است که رادع باید رادع مولوی شرعی باشد، یعنی شارع به عنوان آن شارع این سیره‌ی عقلاییه را ردع کند. سیره عقلاً بر عمل به ربا و أخذ ربا و إعطاء ربا است، «حرم الله الربا» آمد این سیره‌ی عقلاییه را منع کرد. «حرم الربا» یک عنوان شرعی مولوی است. آیا اگر در یک موردی گفتیم شارع در مقام بیان یک حکم تأسیسی شرعی مولوی نیست و می‌خواهد یک چیزی که در بین عقلاء است ردع کند، فرض کنید یک وقتی کسی از شما سؤال می‌کند که اگر من بخواهم به فلان شهر بروم چه کار باید کنم؟ شما می‌گویید بروید از چند راننده سؤال کنید، آن‌ها راه را بلد هستند. این امر مولوی نیست، ارشادی است.

اگر ما گفتیم «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، به عنوان یک قاعده‌ی عقلاییه و ارشاد به حکم عقلاست، این چگونه می‌تواند رادعیت داشته باشد؟ اگر شارع به عنوان مولویت اِعمال و اظهار نظر کند، این می‌تواند رادع سیره‌ی عقلاء باشد، اما اگر به عنوان مولویت اظهار نظر نفروم، به عنوان همان که در بین عقلاء است، این چطور می‌تواند به عنوان رادع از سیره عقلاییه باشد.

خلاصه، آیه همان سیره‌ی عقلاییه را می‌گوید، سیره‌ی عقلاییه در رجوع جاهل به عالم است، آیه هم دارد همان را بیان می‌کند. اکنون این‌جا چطور می‌تواند رادع برای آن باشد. در حقیقت این نه تنها رادع نیست، مؤید و ممضی اوست و آن را امضاء می‌کند. اصلاً رادعیتی ندارد.

پس دقت کنید آنها که می‌گویند آیه صلاحیت برای استدلال بر حجیت فتوا ندارد، که هیچ، اما آنها که می‌گویند صلاحیت دارد، این‌ها نمی‌توانند بگویند آیه رادع است. چون آیه به یک حکم مسلم عقلایی اشاره دارد و چنین چیزی نمی‌تواند رادع از سیره‌ی عقلاً باشد.

این هم رادع دوم. پس تا این‌جا دو رادع از سیره‌ی عقلاییه را ذکر کردیم، که به نظر ما هیچ‌یک رادعیت ندارد.

راءع سوم؛ رواءءى اسء كه مرءوم طبرسى در اءءءاء از امام عسكرى(ع) نقل كرده، كه اءن رواءء را در كءاب القضا، ابواب صفاء قاضى، باب ءهم، ءءءء بءسم ذكر فرموءهءانء. رواءء را قبلاً مفصل خوانءءم، در ذءل اءن رواءء آمده اسء: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ». ءگونه اءن قسمء از رواءء مىءوانء راءع از سءرهى عقلاءه باشء؟

بءائش اءن اسء كه؛ موضوع ءواز ءقلءء، فقهاءى اسء كه اءن شراىط را ءارءء، پس موضوعش فقهى شء با اءن صفاء. پس ءواز ءقلءء، مءصور در مءءءء مءلق مىشوء. اءن بءان اسءءلال به اءن رواءء براى راءعءء اسء.

بررسى سءء رواءء

نسبء به اءن رواءء بعضى از بزرگان مءل مرءوم آقائى ءوءى فرموءهءانء كه اصلاً اءن ءفسءر امام ءسن عسكرى(علفه السلام) كه سءءش به ءوء مرسل هم نقل مىكءء، در اءن سءء، افرادى هسءءء _كه ما ءءء سءءى اءن رواءء را ءك ءلسه مفصل عرض كرءءم_، در سءء صءوق به ءفسءر امام عسكرى(علفه السلام) سه نفر به ءنوان مءهول ءال اسء. لءا اءشان فرموءءء به نظر ما آنءه كه صءوق از ءفسءر امام عسكرى(علفه السلام) نقل مىكءء ءءءء نءارء.

ما ءءء كرءءم و اءباء كرءءم به نظر ما ءءءء ءارء، ءفءءم صءوق از اءن كءاب، إءءار النقل ءارء، و از آن زفاء نقل مىكءء و ءفءءم كه ءوء آقائى ءوءى قءول ءارءء كه امام عسكرى(علفه السلام) ءك ءفسءر ءارءء، ءك ءفسءر ءءكرى كه آن 110 ءلء باشء. مءر اشكالى ءارء؟ آن روز هم همءن مءال را عرض كرءءم كه الان ءك كءابى ءارءم به نام وقائع اءفاقفه، اصل اءن كءاب ءه ءلء بوءه، اما الان از ءمام اءن ءه ءلء فقط ءك ءلءش باقى مانءه اسء.

بءابراءن با قراءن ءءكرى كه ما ذكر كرءءم، در آن ءا نءءءه ءرفءءم كه اءن سءء و آن ءه كه صءوق از ءفسءر امام عسكرى(علفه السلام) نقل مىكءء، اءن قابل اعءماء اسء. اءر قراءن را كءار هم قرار ءءءم، صءوق كه رءءس المءءءءن اسء و ءءلى هم ءقءء ءاشء در اءن كه ءءءء را ءرسء نقل كءء، مواء زفاءى از اءن ءفسءر نقل كرده اسء.

ءون نمىشوء بءوءءم امام عسكرى(ع) ءك ءفسءر 110 ءلءى ءاشءه، بلكه ءك ءفسءر ءك ءلءى ءاشءه اسء. اءن ها قراءنئى اسء كه مءموءاً مىشوء بر آن اعءماء كرء.

ءقء كءءء؛ رءال بسىار مهم اسء كه ممكء اسء اءسان ءك مسءرى را در رءال طى كءء كه اءسان را از كءبرى از اءن رواءاء، مرءوم كءء. اءن رواءاءى كه بزرگان از قءءم از هزار سال پءشءا ءا ءالا در كءبشان آورءهءانء و بر طءقش فءءوا ءءهءانء و عمل كردهءانء. ءالا بءوءءم كه ما باءء سءء را ببءءم، علماء را كءار بءءارءم كه اصلاً واقءاً ءكى از ءءزهائى كه فرق بءن مشرب رءالى مرءوم آقائى بروجرءى و مرءوم امام و مءكء قمى ها ءالاً و از آن طرف مءكء نجفى هاسء، آن هم بصورء ءالبى نه كلى. ءكى از فرق ها همءن اسء. آنها مىءوءءء ما باءء در سءء ببءءم ءمام واسطه ها صءءء باشء، كارى نءارءم مشهور به اءن عمل كردهءانء یا ءئر. عمل مشهور ءكى از ءءزهائى اسء كه بسىار براى ما مهم اسء و فقهى باءء به آن اعءنا كءء.

رواءاء زفاءى ءارءم كه ءئر از عمل مشهور، هءء راهى براى ءصءء آن نءارءم. اءن رواءءى كه در صءها كءاب فقهى به آن اسءءلال شءه، سءء مءءبرى نءارء، اما فقط مشهور به آن عمل كردهءانء؛ «الطواف بالبءء صلاة»، اءن رواءء كه فقها در ءاهائى زفاءى در ءءء طواف، از زمان شءخ طوسى و سءء مرءضىءا ءا الان به آن عمل كردهءانء؛ اما سءء نءارء. ما بءوءءم كه اءن

«الطواف بالبيت صلاة» را کنار بگذارید؟! علی ای حال این نکته‌ای است که در فرصتی مناسب باید راجع به آن بیشتر صحبت کنم.

بررسی دلالت روایت

پس سند روایت درست است. و اما دلالت روایت؛ مرحوم آقاي خويي در کتاب تنقيح، جلد اول، صفحه 192، در دلالت این روایت هم خدشه کرده‌اند.

این روایت در ذیل آیه‌ی شریفه 79 سوره بقره است؛ «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»، در ذیل این آیه، امام عسکری (علیه السلام) می‌فرماید: «هَذِهِ لِقَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ. وَقَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ (ع) إِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْعَوَامُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ فَكَيْفَ ذَمَّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَالْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ»، کسی به امام صادق (ع) عرض کرد اگر عوام از یهود کتاب را فقط از طریق علمایشان می‌دانند، چرا خداوند عوام یهود را بخاطر تقلید از علمایشان مذمت کرد؟ خداوند در این آیه شریفه ی عوام از یهود را مذمت می‌کند به این‌که این‌ها از علمایشان تقلید می‌کنند.

بعد سائل گفته «وَهَلْ عَوَامُ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِنَا يَقْلُدُونَ عُلَمَاءَهُمْ»، عوام یهود هم مثل عوام ما هستند، چطور عوام ما تقلید می‌کنند؟ - آنهایی که می‌گویند تقلید را روحانیت اختراع کرده و قبلاً نبوده، این روایت به روشنی بیان می‌کند که در زمان امام صادق (ع) هم تقلید بوده است، لذا تعبیر می‌کند که عوام از شیعه از علمایشان تقلید می‌کنند. سائل این سؤال را کرد بعد امام (ع) فرمود: بین عوام ما و عوام یهود فرق است. عوام یهود با این‌که می‌دانند علمایشان صریحاً دروغ می‌گویند، اهل رشوه هستند، اهل اکل حرام هستند، اهل تغییر احکام هستند، باز از آنها تقلید می‌کنند، اما عوام شیعه سراغ علمایی می‌روند که تقوا دارند، احکام الهی را تغییر نمی‌دهند. پس بین عوام یهود و عوام شیعه فرق است.

بعد حضرت فرمود: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ»، تا آخر.

مرحوم آقاي خويي فرموده‌اند ما قبول نداریم که این روایت در مقام بیان این باشد که مقلد باید فقیه باشد، اگر از روایت حصر استفاده می‌شد، محصور می‌کردند که مرجع تقلید باید فقیه باشد. لذا فرموده‌اند دلالت بر حصر ندارد.

اما ظاهر این است که اگر در این روایت دقت شود، درست است در صدر روایت در مقام فرق بین عوام یهود و عوام از شیعه است، اما در ذیل روایت، امام (علیه السلام) یک ضابطه‌ی کلی ارائه می‌دهند «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ»، و عجیب این است که در بعضی از موارد، خود امام (ع) تطبیق هم فرموده است. البته موارد نادری است. با این که تطبیق یک امری است که مربوط به عقل است، کاری به امام و غیر او ندارد، امام ضابطه را در این روایت ذکر فرموده‌اند، فرموده‌اند «وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فَقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلُّهُمْ»، تطبیق فرموده‌اند، این که می‌گویم «اما من كان من الفقهاء»، فکر نکنید همه‌ی فقهای شیعه، خیر، بعضی از فقهای شیعه منظور است.

بنابراین از روایت به خوبی استفاده می‌شود که در مقام این است که باید فقط به فقیه رجوع کرد و از این جهت مشکلی ندارد. بله، همان اشکالی که در آیه‌ی نفر گفتیم، در این‌جا هم هست، ما قبول نداریم که بین عنوان فقیه و عنوان مجتهد مطلق، تساوی باشد.

گفتیم معنای مجتهد مطلق چیست؟ یعنی مَنْ یكونُ لَهُ مَلَكَةٌ که بتواند تمام ابواب را استنباط کند ولو این که هنوز یک مسئله هم استنباط نکرده است. گفتیم یک تقسیمی داریم؛ مجتهد مطلق و متجزی، یک تقسیمی داریم مجتهد بالقوة و بالفعل، که قبلاً مفصل بحث کردیم و گفتیم مجتهد مطلق آن است که قوه استنباط در همی ابواب را دارد ولو این که یک مسئله را هم استنباط نکرده باشد، اما فقیه (چون فقه به معنای علم است، علم یعنی دانستن)، یعنی آن کسی که یک مقدار معتدّ بهی از احکام اسلام را بداند. اگر کسی یک یا دو مسئله یا ده مسئله را بداند، به او نمی گویند فقیه، کسی که مقدار متعدّ بهی را بداند به او می گویند فقیه.

آنگاه اینها مادهی اجتماع و مادهی افتراق هم دارند، ممکن است یک کسی فقیه باشد، مجتهد مطلق نباشد، یعنی یک مقدار معتدّ بهی را می داند اما قوهی استنباط همی ابواب را ندارد. ممکن است یک کسی مجتهد مطلق باشد که قوهی استنباط همی ابواب را دارد، اما فقیه نیست. مادهی اجتماعشان هم که روشن است. لذا چون بین فقیه و مجتهد مطلق تساوی نیست، ما نمی توانیم بگوییم این روایت احتجاج، عنوان رادعیت دارد.

تا این جا سه رادع را بررسی کردیم که روشن شد رادعیت ندارند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين